



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۱۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿۲۸﴾ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿۲۹﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿۳۱﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاتِ الْآخِرَةِ وَأُثِرْفَنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿۳۴﴾ أَيْعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾ هِيَئَاتَ هِيَئَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿۳۶﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۳۸﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ ﴿۳۹﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿۴۰﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۱﴾

بیان برخی بهانه‌های مشرکین در برابر توحید

مضمون این بخش از آیات در سور قبله گذشت مخصوصاً در سوره مبارکه «هود» بسیاری از این صحنه‌ها گذشت قرآن کریم گاهی به طور اجمال داستانی را ذکر می‌کند گاهی به طور تفصیل. آنچه در این قسمت از سوره مبارکه «مؤمنون» راجع به جریان نوح (سلام الله علیه) ذکر فرمود همان چند برهانی بود که اشاره شد. یکی از

بهانه‌های ملاً و مُترفین همان فاصله طبقاتی بود که حاضر نبودند با طبقه محروم و مستضعف یکجا بنشینند در سوره مبارکه «هود» آیه ۲۷ به این صورت ذکر شده است که ﴿وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىَ الرَّأْيِ﴾ يك گروه پابرنه‌ای به تو ایمان آوردند برای ما نیست که با آنها یکجا بنشینیم این یکی از بهانه‌های ایمان نیاوردن آنها بود. پس اینها يك سلسله بهانه کلامی داشتند يك سلسله بهانه سیاسی داشتند يك سلسله بهانه اخلاقی داشتند و يك سلسله بهانه طبقاتی هم داشتند که آنجا ذکر شده است.

### امر به سپاس و توصیف خاص خدا به خاطر نجات از قوم ظالم

بعد از اینکه اینها به سرنوشت طوفان مبتلا شدند ذات اقدس الهی فرمود اصلاً درباره اینها با من سخن نگو چه رسد به اینکه شفاعت کنی که آیه ۲۷ سوره مبارکه «مؤمنون» این بود که ﴿وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ اصلاً درباره ظالمین با من سخن نگو و من به شما یاد می‌دهم شما که رهبر این امت هستید هم شما بگویید و هم این امت، بگویید خدا را شکر که ما را از قوم ظالم نجات داد ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ﴾ تو بگو چون تو امام اینهایی وقتی تو گفتی اینها هم می‌گویند و گرنه منظور این نیست که تو شخصاً بگو آنها مکلف نیستند یا آنها مأمور به این امر مستحب نیستند تو بگو یعنی تو به عنوان امام این جمعیت بگو تا آنها هم به همراهی تو خدا را شکر کنند ﴿فَقُلْ﴾ چه بگو؟ بگو ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ خدا را سپاس که ما را از قوم ظالم و کافر نجات داد و این دو نجات را به همراه دارد یکی نجات از روش و منش کافران و منافقانه آنها یکی نجات از سرنوشت محتوم و مقهور آنها که غرق بود که ﴿نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ یعنی هم از روش آنها ما را نجات داد هم اینکه از سرنوشت آنها ما نجات پیدا کردیم نه به کفر مبتلا شدیم نه به طوفان و غرق. بیانی را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه)

اینجا دارند که می‌فرمایند این تعبیر که خدای سبحان به وجود مبارك نوح آموخت که خدا را حمد کند و به وصفِ جمیل بستاید نشانه آن است که نوح جزء مخلصین است، چرا؟ برای اینکه خدای سبحان حقّ وصفِ خود را از همه گرفت فرمود کسی حقّ وصفِ من ندارد مگر بندگان مخلص خدا را هیچ کس حقّ وصف ندارد مگر بندگان مخلص خب اگر بندگان مخلص حقّ وصف دارند و خود خدای سبحان به نوح (سلام الله علیه) این حق را داد که او را وصف کند معلوم می‌شود نوح جزء مخلصین است.<sup>۲</sup> این در صورتی است که آن صفات خاصه‌ای که وصف عمومی را به همراه ندارد باشد و گرنه همگان مأمورند که خدا را حمد کنند همگان مأمورند که در برابر نعمت‌های خدا شاکر باشند اگر کسی گفت ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾، اگر کسی گفت ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ این جزء آن وصف مختص نیست که نشانه مخلص بودن و اصف باشد و چون در اینجا امر به حسب ظاهر متوجه نوح شد ولی همه امت مأمور به این کار بودند که بگویند ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ اگر این مقدار دلیل بر مخلص بودن و اصف باشد باید همه آن واصفان مخلص باشند این اثباتش آسان نیست البته آن اوصافی که مخلصین دارند یا در صحنه قیامت این چنین است البته این سخن حق است چون ذات اقدس الهی موجودی است که هیچ کس او را نمی‌شناسد مگر اینکه فرستاده‌های او، او را وصف بکنند

### ذکر توصیف خدا مستلزم نیل به مقام اخلاص

و وجود مبارك نوح جزء کسانی است که مجاز است خدای سبحان را وصف بکند و وصف هم کرده است نظیر انبیای دیگر. چطور خدای سبحان را هیچ کس نمی‌تواند وصف بکند مگر بندگان مخلص چرا ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ<sup>۳</sup> برای آن است که اگر کسی به مقام مخلص رسید از برکت قرب نوافل برخوردار است (يك) و چون از برکت قرب نوافل برخوردار شد خدای سبحان در مقام سوم یعنی فصل سوم یعنی مقام وجه و فیض فرمود: «كنت لسانه الذي يتكلم به» (دو)، اگر ذات اقدس الهی بر اساس قرب نوافل، لسان این واصف است پس واصف و موصوف یکی است خدا دارد خودش را وصف می‌کند منتها در مرتبه وجودی فلان پیغمبر. خدا را هیچ کس وصف نمی‌کند مگر بندگان مخلص؛ بازگشت این استثنا به استثنای منقطع است یعنی خدا را کسی وصف نمی‌کند مگر خود خدا زیرا بندگان مخلص از قرب نوافل برخوردارند و ذات اقدس الهی در مقام قرب نوافل زبان گوینده است پس این گوینده یعنی مثلاً حضرت نوح (سلام الله علیه) به زبان الهی دارد خدا را وصف می‌کند «فهو الواصف و هو الموصوف».

﴿فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

توفیق شکرگزاری در برابر نعمات موهبتی خدایی

ذات اقدس الهی يك دستور عمومی و مطلق می‌دهد که ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> چه نعمت علمی چه نعمت عملی هر توفیقی دارید از ناحیه خداست خب در برابر هر نعمتی هم باید شاکر بود این يك اصل کلی. گاهی این اصل کلی را تقطیع می‌کند تفصیل می‌دهد شعبه شعبه ذکر می‌کند می‌گوید اگر سوار مرکب شدید بگو ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾<sup>۵</sup> این اختصاصی به انعام یعنی اسب و آستر ندارد و سیّاره و طیاره و سفینه را هم در برمی‌گیرد این برای این. در جریان کشتی هم در خصوص این صحنه فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا﴾ بعد فرمود:

۳. سوره صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴. سوره نحل، آیه ۵۳.

۵. (سوره زخرف، آیه ۱۳) الکافی، ج ۶، ص ۵۴۰.

﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا﴾<sup>۶</sup> جریان آن، سکون آن، حرکت آن به نام خداست اگر با باد حرکت می‌کند باد را خدا می‌فرستد و اگر با موتور و برق و امثال ذلك حرکت می‌کند آنها نعمت‌های الهی است پس ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا﴾. وقتی می‌خواهید از کشتی پیاده بشوید بگویید ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾<sup>۷</sup> به وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود بگو ﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾<sup>۸</sup> که در سورة مبارکه «اسراء» گذشت که هر کاری که من وارد می‌شوم به نام تو و هر کاری که خارج می‌شوم به نام تو، ورودی و خروجی به نام تو باشد، اگر کسی با اهداف مشئوم وارد يك حوزه یا دانشگاه یا کاری شد این ﴿مُدْخَلَ صِدْقٍ﴾ ندارد یا اگر ﴿مُدْخَلَ صِدْقٍ﴾ داشت با اهداف مشئوم خارج شده است خروجی او لغیر الله بود این ﴿وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ ندارد اگر کسی بدأ و حشرش آغاز و انجامش الهی بود این مشمول ﴿رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾ است فرمود وقتی می‌خواهی قرآن بخوانی ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ﴾ یعنی إذا أردت أن تقرأ القرآن ﴿فَأَسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾<sup>۹</sup> بگو «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» پس برای همه امور دستور هست هم به صورت جامع که ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ هم به صورت جميع مثل این موارد یاد شده که بسیاری از موارد را قرآن کریم بازگو کرد. در جریان حضرت نوح فرمود وقتی می‌خواهی پیاده بشوی این را بخوان. در جریان «مُنْزَل» که اسم مکان باب انزال است چند وجه است در اینکه خروج از سفینه به طرف زمین را شامل می‌شود حرفی نیست اما آیا خود سفینه هم، منزل یعنی مکان مناسب است یا نه، آن را هم برخی احتمال دادند<sup>۹</sup> و بعید نیست یعنی وقتی انسان سوار کشتی شد در منزل خوب و ملایمی جا کرده است و خدای سبحان او را در مُنْزَل مناسبی انزال کرده

۶. سورة هود، آیه ۴۱.

۷. سورة اسراء، آیه ۸۰.

۸. سورة نحل، آیه ۹۸.

۹. رك: التبيان في تفسير القرآن، ج ۷، ص ۳۶۳؛ التفسير الكبير، ج ۲۳، ص ۲۷۴.

است فرمود: ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَقُلْ رَبِّ

أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا﴾ این ظهورش نسبت به خروج از سفینه است ولی ورود در سفینه و استقرار در سفینه را هم

بعید نیست شامل شود.

### دلیل انتساب برخی اوصاف فعلی به غیر خدا در قرآن

مطلب دیگر این است که ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ نشان آن است که منزلین فراوانی ما داریم و خدا بهترین منزل

است. در بحث‌های سابق در ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۱</sup> آنجا این مسئله مطرح شد که ذات اقدس الهی بسیاری

از افعال را به غیر خود نسبت می‌دهد و بسیاری از اوصاف فعلی را به غیر خود نسبت می‌دهد در جریان عزّت

فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ در جریان قوت فرمود: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾<sup>۲</sup> یا فرمود: ﴿يَا

﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾<sup>۳</sup> یا به بنی اسرائیل فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾<sup>۴</sup> اینها هست. درباره رزق فرمود

خدا ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾<sup>۵</sup> است درباره فصل فرمود: ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾<sup>۶</sup> است درباره حکم فرمود خدا ﴿خَيْرُ

الْحَاكِمِينَ﴾<sup>۷</sup> است. در خیلی از موارد خدا به عنوان بهترین مطرح شده است بعد در آیات دیگر همه اینها جمع‌بندی

شده یکجا به نحو توحید گفته می‌شود ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۸</sup> ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>۹</sup> ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾<sup>۱۰</sup> آن

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره انفال، آیه ۶۰.

۳. سوره مریم، آیه ۱۲.

۴. سوره بقره، آیات ۶۳ و ۹۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۱.

۵. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

۶. سوره انعام، آیه ۵۷.

۷. سوره اعراف، آیه ۸۷؛ سوره یونس، آیه ۱۰۹؛ سوره یوسف، آیه ۸۰.

۸. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.

۹. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

۱۰. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

آن وقت چیزی برای دیگری نمی ماند همه این اوصافی که به غیر خدا اسناد داده شد در آیات دیگر منحصرأً برای خدا شد پس معلوم می شود اگر مؤمن عزیز است عزّت الهی است که در اینجا ظهور کرده و گرنه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> با ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ جمع نمی شود، اگر فرمود خدا ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾<sup>۲</sup> این «هو» که ضمیر فصل است با معرفه بودن خبر مفید حصر است ما غیر از خدا رازقی نداریم ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ اگر حصر نشانه آن است که این کمالات برای ذات اقدس الهی است معلوم می شود اگر در غیر خدا پیدا شده است به برکت الهی است به آیات الهی است به اذن الهی است و مانند آن، انزال هم از همین قبیل است

### دلیل عدم ذکر عاقبت قوم نوح پس از ابتلائات در قرآن

بعد فرمود این جریان قصّه حضرت نوح همان طوری که اوّلین داستان نبود آخرین داستان هم نیست صحنه های فراوانی برای ابتلا و آزمون است که یکی پس از دیگری با شما در میان خواهیم گذاشت ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ﴾ اما ﴿وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ﴾ ما ابتلا داریم، آزمون داریم، بلواهایی هم در پیش داریم. جریان قوم نوح آن قدر خفیف و سبک بود که بعد ذات اقدس الهی اصلاً نامی از آنها نبرد که ما اینها را چه کردیم. اقوام دیگر را فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾<sup>۳</sup> یا ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً﴾ این تعبیر هست اما بعد از جریان نوح اصلاً نامی از اینها نیست که اینها را چه کرد اما ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ یعنی ما اینها را از بین بردیم فقط در زباله دان تاریخ است می گویند روزی در این مملکت قَجَر بود روزی در این مملکت پهلوی بود اینها حدیث شدند اثری از اینها نیست ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ فقط در

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۹.

کتاب‌های تاریخ ماندند در جامعه خبری از اینها نیست یا ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً﴾ هم از همین قبیل است اما در جریان نوح اصلاً نام نمی‌برد که با اینها چه کرد این لاشه‌ها چه شدند و اینکه وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «ما أذوی نبيٍّ مثل ما اودیت»<sup>۱</sup> درست است که وجود مبارك نوح (سلام الله علیه) نه قرن و نیم مصیبت دید اما مسئله تشکیل حکومت و هشتاد جنگ اعم از غزه و سَرِیه و اینها نبود تحمیل هجرت نبود، اسیرگیری نبود، کشتار بی‌رحمانه نبود، زن و مرد را در حجاز آن طور کشتن نبود، یاسر و سمیه را آن طور شهید کردن نبود لذا حضرت فرمود: «ما أذوی نبيٍّ مثل ما اودیت» خود وجود مبارك حضرت هم از مکه وقتی که تشریف بردند طائف برای هدایت، تمام این پای حضرت از بس سنگ خورد مجروح شد به هر تقدیر فرمود ما جریان نوح را برای شما بازگو کردیم ولی سلسله بشر تا هست وحی و نبوت هم هست این ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾<sup>۲</sup> نشان آن است که کتاب‌های آسمانی در کنار هم اند ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾<sup>۳</sup> یعنی «وَتَرًا» تك تك اینها و تَر و تَر کنار هم و متواتر می‌شوند همیشه هستند هرگز جهان از وحی و نبوت خالی نیست.

پرسش:....

پاسخ: يك لحظه بود دیگر يك روز بود شهادت يك لحظه بود بالأخره بعدش هم روح و ریحان ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾<sup>۴</sup> يك لحظه بود. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را! می‌فرمود اینها که در میدان جبهه تیر خوردند دست و پا می‌زنند اگر کسی از حال اینها باخبر نباشد خیال می‌کند اینها در حال جان‌کندنند و فشار نزع روح دارند ولی از خود اینها اگر سؤال بکنی در چه حالت‌اند می‌گویند مثل انسانی که در هوای گرم رسیده به استخر زلال

۱. المناقب، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. سوره قصص، آیه ۵۱.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.



دارد شنا می‌کند حال آنها این است اما کسی پشت سر هم اهانت بشود این چون برای قبل از شهادت است برای این نشئه است خب اذیت فراوانی دارد دیگر و اینها هم عالماً عامداً اذیت می‌کردند. در سوره مبارکه «صف» هست که وجود مبارك موسای کلیم هم با چنین گروهی روبه‌رو بود آیه پنج سوره مبارکه «صف» این است که ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾ شما یقین دارید من پیغمبرم ولی مرا آزار می‌کنید. نباید گفت چگونه می‌شود انسان، عالم باشد و معصیت بکند ما باید از این دوتا قضیه جداً پرهیزیم تا به جایی برسیم. ضرورت بشرط المحمول علمی نیست اگر این طور می‌شد اگر آن طور می‌شد اینکه ضرورت بشرط المحمول است با نصیحت هم نمی‌شود مسئله علمی را حل کرد، اگر ما از اول جلوی قوای عملی را می‌گرفتیم اگر نصیحت می‌کردیم اگر عقل زبانش باز بود این اگر اگر، به درد تحقیقات علمی نمی‌خورد کسی است معصیت کرده در جبهه جهاد اوسط یا اکبر این عقل را به بند کشیده تمام فرمانروایی برای شهوت است لذا با اینکه او صد درصد می‌داند این پیغمبر است او را به زیر تیغ می‌برد با اینکه صد درصد می‌داند که حق با اوست او را به زیر تیغ می‌برد مثل اینکه به انسان شما مکرر نصیحت بکن آقا مواظب باش پایت را نبندی این گوش نداد، گوش نداد تا پایش بسته شد حالا مار و عقرب را دارد می‌بیند شما نمی‌توانید بگویید مگر مار و عقرب را ندیدی او یقین دارد مار است، یقین دارد عقرب است، یقین دارد مار سمی است، یقین دارد سم او را می‌کشد اما نمی‌تواند فرار بکند آنکه فرار می‌کند پاست و پا بسته شد

### عقل نظری، مرجع ترجیح‌دهنده امور نفسانی

ما در صحنه نفس دو دستگاه ترجیح داریم ترجیح بود و نبود داریم و حتی ترجیح باید و نباید داریم که اینها کار عقل نظری است عقل نظری هم متولی حکمت نظری است هم متولی حکمت عملی آنجا که جای فهم و استدلال است این يك مرز است اما يك مرز کاملاً جدا این طرف هست مرز اراده و اختیار اگر مرید و فعال و مختار، شهوت

بود این بیچاره را مثل يك مرجع معزول کنار می زند می گوید حرف هایت برای خودت ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾<sup>۱</sup> صریحاً می گفتند چه بگویی چه نگویی برای ما فرق نمی کند این شهوت هم به آن عقل نظر که فتوا داد می گوید من باید کار خودم را انجام بدهم این در جبهه جهاد اکبر یا اوسط الآن آنکه حرف اول را می زند اماره بالسوء است این اماره بالسوء در اثر مرض این حرف را می زند اول البته باید مواظب بود این مریض نشود اینکه در سوره مبارکه «احزاب» می فرماید زن ها مواظب باشند ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ برای اینکه اگر رقیقانه سخن گفتند ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾<sup>۲</sup> با اینکه در عصر پیغمبر بودند آیه حجاب را می خواندند ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> را می خواندند می دانستند نگاه به نامحرم حرام است فرمود: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ شما حالا مکرر آیه حجاب را بخوان آیه جهنم را بخوان خب اینکه مشکل علمی ندارد یقیناً علم دارد که خدا فرمود این کار حرام است اما آنکه باید تصمیم بگیرد قلبی است که مریض است فرمود: ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ خب يك قلب مریض که گوش نمی دهد به ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ اینکه مشکل علمی ندارد ممکن است در این زمینه رساله هم نوشته باشد اما آنکه فرمانروای کل قواست امروز شهوت است پس هیچ ارتباطی بین دستگاه علم و دستگاه عمل نیست این را باید معالجه کرد اگر ما اول راه صحیح برویم این دستگاه عمل مریض نشود آفت نبیند آفت نکند زحمت نبیند بله این تابع است ببیند که مرجع فتوایش که عقل نظر است چه می گوید عقل نظر هم بود و نبود را خوب تشخیص می دهد هم باید و نباید را خوب تشخیص می دهد اما آنکه باید اجرا کند و قوه مجریه دستگاه درونی است قلبی است که مریض است.

۱. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۳. سوره نور، آیه ۳۰.

## حالات سه‌گانه انسان در جبهه درونی و بیرونی

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، برای اینکه این هنوز در جبهه جهاد اکبر یا اوسط تسلیم محض نشد اماره بالسوء پیدا نکرد هنوز در میدان جنگ است ما مادامی که نفس می‌کشیم در میدان جنگیم و همان طوری که در جبهه بیرون سه حالت هست در جبهه درون هم سه حالت است در جبهه بیرون یا این شخص رزمنده فاتح می‌شود یا شهید می‌شود یا اسیر، وقتی اسیر شد اسیر است دیگر. در جبهه درون هم این چنین است یا انسان فاتح می‌شود می‌گوید که شیطان را من مسلمان کردم یعنی مُنقاد کردم. گوشه‌ای از این در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾<sup>۴</sup> هست اینها بصیرند، بینایند، بیدارند، کلید کعبه دلشان در دست خود آنهاست اگر این حرامی می‌خواهد ببیند چه موقع کعبه باز می‌شود که وارد درون کعبه بشود ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ﴾ اینها فوراً می‌فهمند و این را از مسجد الحرام دل‌طرد می‌کنند ﴿تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ خب اینها فاتح‌اند. عده‌ای گاهی معصیت می‌کنند گاهی توبه می‌کنند، گاهی معصیت می‌کنند گاهی توبه می‌کنند در همین گیر و دار می‌میرند این همان است که «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»<sup>۵</sup> این در میدان جنگ با دشمن شهید شد تسلیم نشد فاتح هم نشد ولی بالأخره شهید شد گروه سوم هم کسانی‌اند که اسیرند خب حالا شما برای اسیر پشت سر منشور امام بخوان این الآن دست و پایش بسته است این عقل اسیر شد این بیچاره مشکل علمی ندارد که این صد درصد می‌داند قرآن حق است اما آنکه باید باور کند او چیز دیگر است که مریض است

۴. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۵. جامع الأخبار، ص ۱۶۶.

## میزان تأثیر اراده در امور نفسانی بر علم و ایمان

بین نفس و علم، اراده فاصله نیست یعنی کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم همین که مقدمات حاصل شد شخص فهمید اما بین نفس و ایمان که فعلِ نفس است و از سنخ فعل است نه از سنخ علم، اراده فاصله است انسان می تواند بگوید من قبول دارم یا قبول ندارم. انسان می تواند با اینکه صد درصد به مطلبی یقین دارد او را قبول نکند پس بزند زیرا دو دستگاه است البته اینها غالباً هماهنگ اند برای اینکه ما آن طور نداریم که صریحاً به پیغمبرانشان بگویند ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾ و اگر خواستیم از باب تشبیه معقول به محسوس حساب روشن شود مثل دستگاه چشم است که کاملاً می بیند ولی دوندگی به عهده آن نیست و دستگاه پاست که دوندگی به عهده آن است اینها کاملاً از هم جدایند ولی ما معمولاً وقتی که چیزی را دیدیم فرار می کنیم اتومبیل را دیدیم خودمان را کنار می کشیم برای اینکه هم چشم ما سالم است هم پای ما، ولی اگر کسی بی احتیاطی کرد پایش بسته شد گرفتار شد زنجیری شد او حالا مار و عقرب را دید بعد نمی شود به او اعتراض کرد تو که مار را دیدی چرا فرار نکردی این چه اعتراضی است مگر چشم فرار می کند آنکه باید فرار بکند پاست که بسته است. اگر شهوت حاکم شد دستِ عقل عمل را که «عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ» می بندد آن عقلِ نظر فتوا می دهد که فلان شیء واجب است این می گوید به دردِ خودت می خورد من الآن باید این را نگاه بکنم چرا؟ چون ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ اینکه مریض است نامحرم می خواهد ولو [آن نامحرم] همسر پیغمبر باشد و ولو همین شخص مأموم پیغمبر باشد این آیه سوره «احزاب» برای همین هاست دیگر اینها کسانی بودند که نماز پنج وقت را پشت سر پیغمبر می خواندند آیات را از پیغمبر می شنیدند بعد از مسجد الحرام مسجدی روی کُره زمین بالاتر از مسجد النبی نیست نماز پنج وقت هم آنجا می خواندند ولی ولو همسر پیغمبر هم باشد این وقتی که قلبش مریض باشد طمع می کند ﴿فَلَا

تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا<sup>۶</sup> بنابراین نصیحت کردن‌ها، موعظه کردن‌ها که اگر ما حرفِ عقل را گوش دهیم این برای اوایل امر است در طلیعهٔ جهاد که ما شکست نخوریم ولی اگر اسیر شدیم کار تمام است.

### استدلال منکرین مبدأ و معاد در برابر دعوت انبیا

به هر تقدیر فرمود: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ \* فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ﴾ بعد از حضرت نوح (سلام الله علیه) انبیایی بودند، تا جریان حضرت موسی اینها را به طور اجمال ذکر می‌کند بعد جریان حضرت موسی را صریحاً ذکر می‌کند فرمود: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ به آنها چه گفتیم؟ ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ این کلمه «لا إله إلا الله» را به همهٔ انبیا دستور دادند که به امت‌هایشان بگویند. در سورهٔ مبارکهٔ «نحل» آیهٔ ۳۶ به این صورت گذشت ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ این ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ همان «لا إله إلا الله» است منتها این «لا إله إلا الله» گاهی به صورت نعتِ موصول است می‌گویند «لا إله إلا الله» گاهی به صورت نعتِ مقطوع است مثل ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ که مرفوع است این ﴿غَيْرُهُ﴾ نعتِ مقطوع است یعنی «هو غیره» بازگشتش به این است «ما من إله غیره» که اگر به جرّ خواندیم «ما من إله غیره» این نعتِ موصول است و اگر به رفع خواندیم این نعتِ مقطوع است که «هو» مقدّر است خب ﴿مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ﴾ که «هو» ﴿غَيْرُهُ﴾، ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ آن وقت ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ﴾ حالا این رسول را چون عدّهٔ زیادی از مرسلین بعد از حضرت نوح آمدند به عنوان جنس ذکر فرمود، ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الْآخِرَةِ﴾ اینها منکر توحید بودند از لحاظ مبدأ و منکر معاد بودند از لحاظ منتها و مُترَفین هم بودند ﴿وَأَثَرَفْتَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ مُترَف بودند،

مُسْرِف بودند، مرفّه بودند، طبقه بی درد بودند به تعبیر امام. اینها می گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ چون آنها دیگر غیر از جنبه جسمیّت که چیزی نمی دیدند می گفتند بشری است مثل شما ﴿يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ انبیا می گفتند بله ﴿إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ اما ﴿يُوحَىٰ إِلَيْنَا أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾<sup>۷</sup> آن را دیگر اینها منکر بودند. همین مترفین می گفتند: ﴿وَلَكِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ﴾ که این دوتا حجّت از آن در می آمد قبلاً، اینکه بشر نمی تواند پیغمبر باشد برهان، اگر بشر پیغمبر می شد شما هم پیغمبر می شدید جدل، دوتا دلیل بود یکی به صورت برهان یکی به صورت جدل ذکر شده بود که «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ»

### پاسخ قرآن به قائلین استبعاد و حیات اخروی

﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾ این شما را تهدید می کند که وقتی مُریدِ یك حیاتِ بعد است اینها جزء فسون و فسانه است، مرگ پوسیدن است آخر خط است بعد از مرگ خبری نیست این انبیا فرمودند مرگ از پوست به در آمدن است طلیعه زندگی است هجرت است نه پوسیدن، این تفاوتِ اصلی حرفِ انبیا و مُترفین بود. فرمود: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ﴾ یعنی از زمین خارج می شوید چون ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدْكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾<sup>۸</sup>. ﴿هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾ می دانید «هیهات» برای استبعاد است قرآن کریم که حرفِ این گروه را نقل می کند فرمود [اینها می گویند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِينَ﴾]<sup>۹</sup> اینها برهانی اقامه نکردند بر نفی معاد یقینی هم ندارند فقط استبعاد می کنند استبعاد چه کار به استحاله دارد ما برهان یقینی داریم که معاد حق است اینها استبعاد می کنند می گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾

۷. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره انبیاء، آیه ۱۰۸؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۸. سوره طه، آیه ۵۵.

۹. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

يك عدّه زنده مى شوند يك عدّه مى ميرند همین طور هست بَعَثَى - معاذ الله - نیست البته آنهایی که گفتند: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾<sup>۱</sup> جزء ملحدانی هم می توانند باشند که گذشته از انکار معاد، انکار مبدأ را هم دارند اما غالب اینها مشرک بودند مبدأ را قبول داشتند و اینکه می گفتند ما مبعوث نیستیم ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ راجع به انکار معاد بود که غیر از دنیا خبری نیست پس معادی نیست وحی و نبوتی هم نیست و این مدّعی هم ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ اینها الله را قبول داشتند معلوم می شود مشرک بودند ملحد نبودند و ما به این شخص ایمان نمی آوریم آن وقت آن پیامبر عرض کرد: ﴿رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ﴾ آن گاه خدای سبحان فرمود: ﴿عَمَّا قَلِيلٍ لِّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ﴾ \* فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُنَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ که این مشابه اش در سوره مبارکه «هود» گذشت دیگر در این زمینه بحثی نخواهیم کرد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»